

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

بحث جدید: استطاعت

در دو سال گذشته بحث ما در کتاب الحج رسید به شرط سوم از شرایط وجوب حج که عبارت از استطاعت است که بسیار مهم است. مرحوم سید در عروه 110 مسئله در مورد شرط استطاعت دارد که مرحوم امام در تحریر در حدود 70 مسئله را ذکر کرده که بعضی‌ها را هم تلفیق کردند. خود این بحث از استطاعت شاید از محوری‌ترین بحث‌های کتاب الحج باشد.

امام خمینی (قدس سره) در تحریر می‌فرماید: «ثالثها الاستطاعة من حيث المال و صحة البدن و قوته و تخلية السرب و سلامته و سعة الوقت و كفايته»^[1]، استطاعت یکی استطاعت مالی است دوم استطاعت بدنی است، سوم استطاعت طریقی است (معانی مختلفی برای «تخلية السرب» ذکر شده که يك معنایش راه است؛ یعنی راه باز باشد)، چهارم استطاعت زمانی است؛ یعنی زمانش به اندازه‌ای باشد که بتواند برود و حج را انجام بدهد.

مرحوم سید هم در عروه نظیر همین عبارت را دارد، محقق در شرایع می‌فرماید: «الشرط الثالث» و کلمه استطاعت را نمی‌آورد، می‌گوید: «الزاد والراحله»، اینجا بسیاری از فقها مانند مرحوم حکیم در مستمسک، مرحوم والد ما در تفصیل الشریعه، عبارت صاحب جواهر را در اول این بحث مطرح می‌کنند.

دیدگاه صاحب جواهر پیرامون استطاعت

صاحب جواهر (قدس سره) می‌گوید: استطاعت شرط برای وجوب است به چهار دلیل؛

1. «باجماع المسلمین»

2. «و النص فی الكتاب المبین» (آیه شریفه: «و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً»^[2])

3. «و المتواتر من سنة سيد المرسلین»،

4. «بل لعل ذلك (یعنی اشتراط استطاعت) من ضروریات الدین کاصل وجوب الحج»^[3]؛ یعنی همان طوری که خود اصل وجوب حج ضروری دین است شرطیت استطاعت هم از ضروریات دین است.

اینجا مرحوم والد ما نکته‌ای را می‌فرماید که مراد صاحب جواهر (قدس سره) از ضروری دین در این‌گونه موارد ضروری فقه

است؛ زیرا اگر کسی ضروری دین را انکار کند مستلزم خروج از دین می‌شود، حال اگر کسی گفت من شرطیت استطاعت را برای وجوب حج قبول ندارم و آدمی هم که مستطیع نیست برایش واجب است به هر نحوی خودش را به حج برساند، این مستلزم خروج از دین نمی‌شود.

به هر حال اگر کسی يك ضروری را «من حیث إنه ضروری» منکر شود، مثلاً وجوب نماز از ضروریات دین است اگر انکار کرد، آیا این موجب خروج از دین می‌شود یا نه؟ یا باید بگوییم انکار ضروری موضوعیت داشته و اگر کسی منکر ضروری «من حیث انه ضروری» شود، کافر است و یا باید بگوییم انکار ضروری موضوعیت ندارد، بلکه اگر مستلزم انکار رسالت شد این مستلزم خروج از دین است که ما همین را اختیار کردیم، ولی در هر صورت وقتی می‌گوئیم ضروری، طبق قول مشهور می‌شود که: «من أنکره فقد خرج عن الدین» در حالی که بالبداهه می‌دانیم که اگر کسی شرطیت استطاعت را انکار کرد این خروج از دین لازم نمی‌آید؛ چرا که انکار استطاعت مستلزم انکار رسالت نیست.

در اجماع علما و فقها این بحث مطرح می‌شود که ممکن است که این اتفاق مستند به يك روایت یا آیه‌ای باشد، در نتیجه می‌شود اجماع مدرکی و اجماع مدرکی طبق دیدگاه مشهور (که ما قبول نداریم) حجیت ندارد، لیکن باید توجه داشت که بحث اجماع مدرکی در اجماع العلماء می‌آید، اما اگر يك چیزی اجماع المسلمین شد مدرک در آن تصور نمی‌شود، بلکه فوق مدرک است.

به بیان دیگر، نمی‌شود بگوئیم مسلمین (یعنی کل مسلم فی کل شهر فی کل زمان من الاول الی الآن) همه به این روایت تمسک کردند، آنجا دیگر معنا ندارد. اجماع مسلمین یعنی جمیع المسلمین من العلماء و غیر العلماء، من العامه و الخاصه. قبلاً نیز گفته شد که شاید در تمام موارد ضروری، اجماع المسلمین وجود داشته باشد یا بالعکس بگوئیم اگر چیزی اجماع المسلمین شد این از ضروریات است.

توجه به این نکته نیز لازم است که چیزی که ضروری است نیازی به دلیل ندارد، مثلاً می‌گوئیم چرا نماز واجب است؟ لازم نیست ما آیات قرآن بر نماز را بخوانیم، نماز جزء ضروریات دین است، دلیل نمی‌خواهد. یکی از تعاریف ضروری این است که نیازی به دلیل ندارد و لذا در این ضروریات اجتهاد هم معنا ندارد؛ چون وقتی نیاز به دلیل ندارد در چه چیزی انسان می‌خواهد مناقشه کرده و بحث کند. بنابراین، چون نیازی به دلیل ندارد، خودش موضوعیت داشته و نیازی هم به دلیل ندارد.

در اول بحث اجتهاد و تقلید مرحوم سید و دیگران دارند که در ضروریات اجتهاد راه ندارد؛ زیرا اصلاً دلیل نمی‌خواهد و چیزی که نیازی به استدلال دارد شخص اجتهاد می‌کند که آیا درست است یا نه؟ اما چیزی که نیاز به دلیل ندارد نیازی به اجتهاد نداشته و اصلاً اجتهاد در آن راه ندارد.

لذا می‌شود گفت هر گاه اجماع المسلمین باشد ضروری دین است، هر جایی ضروری دین است اجماع المسلمین را دارد. نکته دیگر آن که، از سیره متشرعه کشف قول معصوم علیه السلام می‌شود، لذا از این جهت اجماع المسلمین از همه اینها بالاتر است، از اجماع علمای امامیه یا از اجماع علمای فریقین از همه اینها بالاتر است.

در مورد وجوب حجّ و این که بگوئیم در اسلام حج واجب است، اگر آیه: «لله علی الناس» را هم نداشتیم، از صدر اسلام تا الآن هر مسلمانی حج را از علائم دین می‌داند و می‌شود گفت اجماع المسلمین خودش دلیل است و لازم نیست که اجماع علما باشد.

نکته شایان ذکر آن است که نمی‌شود گفت شرط بودن استطاعت فقط ضروری فقه است؛ چون يك مطلبی است که خود مسلمین هم بر آن اتفاق دارند آن هم قاطبه مسلمین و نمی‌شود بگوئیم فقه این را آورده است، از اول از هر مسلمانی بررسی می‌گوید حج بر مستطیع واجب است.

مهم‌ترین بحثی که باید شروع کنیم، آیه شریفه 96 و 97 از سوره آل عمران است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»

پیرامون عبارت: «و من کفر» بحث مفصلی را مطرح کردیم، اما آنچه الآن باید مورد بررسی قرار گیرد آن است که آیه می‌فرماید: «لله على الناس حج البيت»؛ بر خدا بر گردن مردم حج البيت است، «حج» به معنای قصد است، قصد به زیارت مکان مخصوص برای انجام اعمال مخصوص، اصلاً حج یعنی قصد للزیاره یعنی مکان مخصوص، رفتن به سوی این بیت برای انجام اعمال.

بعد می‌فرماید: «من استطاع» که از جهت ادبی بدل بعض از کل از «الناس» است؛ یعنی آیه می‌گوید برای همه حج واجب نیست، بلکه برای «من استطاع» واجب است. ضمیر «الیه» در «من استطاع الیه» به بیت برمی‌گردد؛ یعنی «من استطاع الی البیت»، البته احتمال این که به حج هم برگردد هست، اما ظهور در بیت دارد. متعلق «الیه» کلمه «سبیلاً» مؤخر است و نقش خود «سبیلاً» یا احتمال دارد تمیز از استطاعه باشد؛ یعنی «من استطاع» چه نوع استطاعتی؟ راه، تا کجا؟ تا بیت. يك احتمال دیگر آن که مفعول به «استطاع» باشد، «من استطاع سبیلاً الی البیت».

بحثی که در ادامه مطرح می‌شود آن است که استطاعت به چه معناست؟ بحث دوم آن است که «استطاع الی البیت» یعنی چه؟ یا به عبارت دیگر استطاعت سبیلی الی البیت به چه معناست؟

در يك معنای اجمالی می‌گوئیم استطاعت سبیلی الی البیت، یعنی وصول الی البیت؛ یعنی کسی که بتواند از خانه‌اش خودش را به آنجا برساند. استطاعت به معنای قدرت و طاقت است هر چند در بعضی از کتب لغوی گفته‌اند استطاعت اخص از قدرت است؛ یعنی يك قدرت خاصی است.

«استطاعت» در لغت

استطاعت از ماده «طوع» است. در مجمع البحرین آمده به معنای «من قدر» است؛ یعنی کسی که قدرت دارد «و الاستطاعة هی الاطاعة و القدرة»^[4]، آنجایی که حضرت خضر به حضرت موسی فرمود: «إنك لم تستطیع معی صبراً» یعنی «لم تقدر»، ابن منظور در لسان العرب^[5] هم می‌گوید: طوع و استطاعت از طاقت است. بعد می‌گوید: عرب در غیر انسان نیز کلمه طاقت را به کار می‌رود، مثلاً می‌گوید این شتر طاقت دارد این قدر بار را ببرد، نمی‌گوید این شتر استطاعت دارد این قدر بار را ببرد، اما استطاعت را فقط درباره قدرت انسان استعمال می‌کند. بنابراین، طاقت مطلق است اعم از انسان و غیر انسان.

راغب در مفردات می‌گوید: «الاستطاعة عند المحققين اسمٌ للمعاني التي بها يتمكن الانسان مما يريده من احداث الفعل و هي اربعة اشياء»؛ استطاعت نزد محققین اسم برای يك مقدماتی است که برای احداث يك فعل است و آن مقدمات چهار تاست: «بنیة مخصوصة للفاعل»؛ يك قدرتی که فاعل باید انجام بدهد، «و تصورٌ للفعل و مادة قابلة لتأثيره و آلةٌ إن كان الفعل آلیاً كالكتابة فإن الكاتب يحتاج إلى هذه الاربعة في ايجاده للكتابة يقال فلانٌ غير مستطیع للكتابة إذا فقد واحداً من هذه الاربعة و متى وجد هذه الاربعة كلها فمستطیعٌ مطلقاً». بعد در ادامه می‌گوید: «و الاستطاعة اخص من القدرة»^[6]، پس معنای استطاعت یعنی قدرت.

بنابراین، اکثر لغویین گفتند همان قدرت است البته يك قدرتی است که فقط قدرت بر فعل نیست، بلکه مقدماتش، طریقتش، زمانش، اینها نیز باید باشد تا می‌شود استطاعت که يك قدرت خاص بشود. این در حالی است که در آیه اصلاً بحث خود فعل حج مطرح نیست (بحث استطاعه إلى الحج مطرح نیست)، بلکه بحث استطاعت سبیلی مطرح است. آیه این را می‌گوید.

دیدگاه محقق خوئی در مورد آیه: ارشاد به حکم عقل

محقق خوئی در معتمد و مرحوم حکیم در مستمسک می‌گویند این آیه ارشاد به حکم عقل است؛ یعنی عقل همان طوری که در همه واجبات قدرت بر فعل را لازم می‌داند (هر چیزی بخواهد واجب باشد شما قدرت بر او را لازم دارید عقل لازم می‌داند)، آیه نیز به همان حکم عقل ارشاد می‌کند.

پاسخ این است که آیه اصلاً کاری به قدرت بر فعل ندارد؛ یعنی آیه اصلاً بر این که تو قدرت بر انجام طواف، سعی، موافق و ... را ندارد، بلکه آیه می‌گوید من حج را واجب کردم برای کسی که استطاعت سبیلی تا بیت را دارد، از شهرش بتواند به بیت برود، به مکه برود، اصلاً کاری به او ندارد. لذا چطور می‌توانیم بگوئیم آیه شریفه ارشاد إلى حکم العقل است؟!

به بیان دیگر، ایشان می‌فرماید آیه ارشاد إلى حکم العقل است، عقل می‌گوید متعلق هر تکلیفی باید مقدر باشد، اشکال این است که مگر آیه تکلیف حج را مطرح می‌کند یا این که طواف و سعی مطرح می‌کند؟ آیه می‌گوید: «من استطاع سبیلًا إلى البيت».

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] □ تحرير الوسيلة، ج 1، ص: 372.

[2] □ «و لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» سورة آل عمران، آیه 97.

[3] □ جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، ج 17، ص: 248.

[4] □ «و الاستطاعة: هی الإطاقة و القدرة، و ربما قالوا استطاع يسطيع بحذف التاء و فی قراءة حمزة فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ بِالْإِدْغَامِ، فجمع بين الساكنين. قوله: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ [16/94] مر فی "وقی". قوله: لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* [67/18] أى لن تقدر على ما أفعل.» مجمع البحرين؛ ج 4، ص: 371.

[5] □ لسان العرب، ج 8، ص: 242.

[6] □ مفردات ألفاظ القرآن، ص: 530.